

فدریکا موگرینی: پشتوانه برجام قطعنامه شورای امنیت است

فدریکا موگرینی مسئول سیاست خارجی اتحادیه اروپا می‌گوید برجام مکانیسمی دارد، که ضمن رسیدگی به تخلفات، به شکایات طرفین نیز رسیدگی می‌کند. او گفت «ما در حال مذاکره هستیم. بگذارید یک موضوع را روشن بگویم. تمامی واژه‌ها در این توافق که حدود ۱۲ سال به طول انجامید و حاصل آن برجام است، بار و معنای خاص خود را دارند.» خانم موگرینی اضافه کرد «مکانیسم داوری درباره اختلاف نظرها و چگونگی اجرای برجام، چه در سطح کارشناسان و چه در سطح وزرای خارجه، مشخص شده است. اختلاف دیدگاه می‌تواند متعلق به هر یک از کشورهای امضاکننده برجام باشد؛ اما در چارچوب همان مکانیسم رسیدگی می‌شود.» مسئول سیاست خارجی اتحادیه اروپا همچنین با تأکید بر این که پشتوانه این توافق قطعنامه شورای امنیت است، گفت فکر نکنید که یک کشور بتواند یکجانبه آن را لغو کند

شماره ۱۴۹ | سال چهارم، یکشنبه، ۲ میزان، ۱۳۹۶ هجری خورشیدی، ۲۴ سپتامبر ۲۰۱۷

ملی‌اندیشی شعارِ رمانتیک و واقعیت که هرگز وجود نداشته است

عمده کارونه چی باید ترسره شي

شماره	موضوع	ملاحظات
01	دوروزی صاحب نسکرت (بهره‌دار) بدلول، داسی یو کس باید ورته نسکرت کړو چې سیمې پوهه یی لورو، لوري، حوصلې لرونکې پینو، درې او انگلیسي ژبو باندې پوه وي. او پینتون وي	مصری صاحب، جمال صاحب او مخکین
02	قاضي دلاور نه باید دوه پادری کارشناس ورکړو، کسان به قاضي دلاور پيدا کړي ترڅو کارونه پري کم شي. قاضي دلاور باید حمایت کړو ترڅو د نړيوالو اړیکو ريلست په پینو ونږوي	قاضي دلاور
03	لږنيو کسانو نه باید د ارگ دخولي کارت واخلو ددغو کسانو لست باید چپک کړو چې خپل او داغماند. وړ ملگري مو وي داسې کسان باید لست کې شامل نه کړو چې زموږ خلاف وي	لست به قاضي دلاور، مصری صاحب او مخکین په گډه سره چپک کړي.
04	عبدالرحيمزې باید له مهمو ريلستونو او مهمو ځايونو څخه ليرې وساتل شي، تصميم نيونکيو برخو څخه ليرې ليرې شي. او په مکراره کړاى بيرته خپل ځای ته بوتل شي.	جمال صاحب
05	علی خان په کار کې دلاور دی ولې یوه ستونزه لري هغه داچې خپل هنر اړه گان راکتوي او یو ځایونو کې مقرروي. په ځای یې باید کلک تکره پینتون پيدا کړو چې په ټولو ژبو او لیکوالی خاکه پیت وکړي.	مصری صاحب په تکره کې کس په گوته کړي، مخکین او جمال صاحب به امتحانې کارونه ورکړي که تکره و، وپه یې نیسو که نه بل کس
06	ټول ملگري په دې نظر دي چې نیموړي خپله اجندا اړمخ وکړي، د نیم له ملگرو سره پوره مرسته نه کوي، مثلاً مصری په گمان نه کې یې ډیر مزاحمت وکړ، قاضي صاحب نه هم ستونزې راو لاری کړې، په څېرته داده چې د حقوې بشر په کمپون کې دنو موړي دکمپنټر کینو خوښته دولسمز لخوا شوې. باید نوروزی صاحب په گډه فکر کړو ترڅو نوموړي کمپنټر کړي او پرځای به یې خپل بل ملگري دمعون په حیت معرفی کړو. که داکار ونشو له نوموړي سره باید خپل یو ملگري ځای په ځای کړو چې د نوموړي له ټولو کارونو څخه او جریان کې وي.	ټول ملگري
07	د اداره امور هنر رئیس سره باید خپل تکره کسان موافقا ځای په ځای کړو ترڅو کوم رئیس له صلاحیتونو څخه استعفا ونه کړي. او زموږ په ضرر تمام نشي اوبل دهر رئیس په کارې مینونونو او کارې سلحو باندې به هم پوه شو. خصوصاً صالحی، دروازی او ځینو نورو سره	جمال صاحب، مصری صاحب، قاضي دلاور، مخکین
08	خپل ملگري باید په پښو ځایونو کې ځای په ځای کړو او امکانات باید ورته یې اړین کړو، لکه موټر، کارټونه، او نور	مصری صاحب، جمال صاحب، مخکین، فراهي صاحب
09	هر اتي پښتانه چې په پښتانه پوهیږي ولې له اسلحه پښتانه دي ځای په ځای کړو، داسې تاجک او ازبک چې مطلق مور نه کار وکړي په نوموړي ډول مقرر کړو ترڅو خلک فکر وکړي د هر قوم خلک شته	مصری صاحب او مخکین
10	نوروزی صاحب ته باید ټول ووايو چې دکابینې په مجلسونو کې باید متما جیون وکړي، رئیس جمهور سره تماس پورې کړي، در رئیس جمهور له ملگرو سره لکه ملگري صاحب، اجمل ظفي، روشن صاحب سره تماسونه پورې کړي.	ټول ملگري
11	هغو وزیرانو سره چې د ولسمشر خوښیږي باید ډیر کار وکړو ترڅو ولسمشر ته زموږ باره کې ښه نظر ورکړي او زموږ صفت وکړي	جمال صاحب، مخکین، فراهي صاحب
12	فراهي صاحب سره باید مرسته وکړو دولسونو ستونزې ور حل کړو	فراهي صاحب، مخکین

که امیر پناهیان

شرم‌آورتر از این نمی‌شود اتفاق بیفتد، که رییس‌جمهور یک مملکت، به جای این‌که در بزرگ‌ترین نشست بین‌المللی، در رابطه به مسایل ملی و جهانی حرف بگوید، با رجعت‌دادن تفکر قبیله‌محور به یک نفر، دست به توجیه رسوایی‌های حکومت و مأموران زیر دست‌اش بزند و کوشش کند با ارائه‌ی یک تصویر به شدت سانسور شده، افتضاح حکومت مبتنی بر ساختار قبیله را پنهان نماید. این‌جاست که حتا نمی‌توان تصور کرد، سرخوردگی که چنین اتفاقات و پنهان‌کاری‌ها در سطح بین‌المللی در رابطه به آینده‌ی افغانستان ایجاد می‌کند، به کدام پیمان‌ه به روحیه‌ی همکاری‌های جهانی صدمه می‌زند و شهروندان ملی‌اندیش کشور و آتانی که به ارزش‌های نوین جهانی اعتقاد دارند را تا چه حد از نهادینه‌شدن اصل شایستگی و تخصص‌گرایی مأیوس و ناامید می‌سازند.

کشته شدن ۱۵ تن در درگیری میان داعش و طالبان در جوزجان

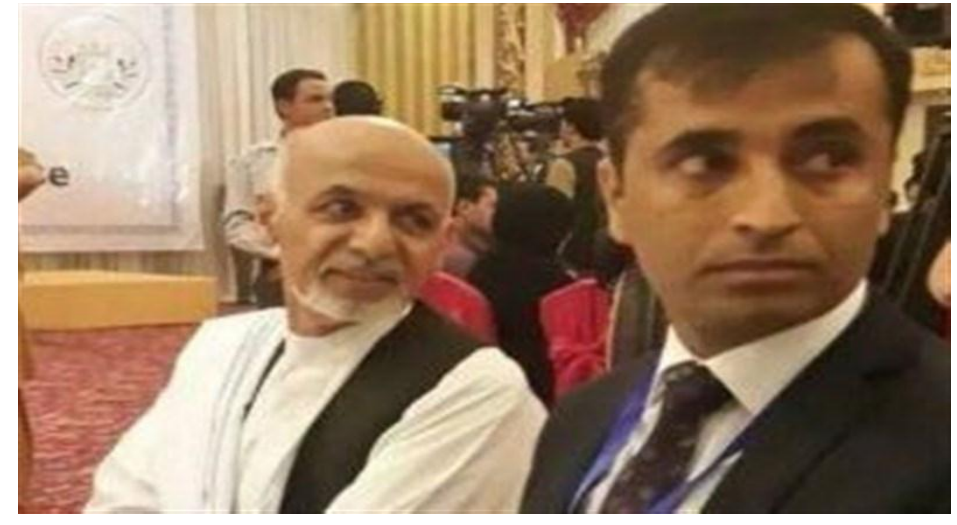
در درگیری میان گروه داعش و طالبان در جوزجان، ۴ داعشی و ۱۱ طالب کشته شدند. مسؤولان محلی در جوزجان می‌گویند، گروه داعش و طالبان شب گذشته در بخش‌های بیکسر و خانقاه ولسوالی قوش تپه این ولایت پس از لشکرآرایی، با هم درگیر شدند. محمدرضا غفوری، سخنگوی والی جوزجان می‌گوید، در این درگیری که حدود ۳ ساعت میان این دو گروه ادامه داشت، ۴ داعشی و ۱۱ طالب کشته شدند و ۱ داعشی و ۳ طالب دیگر زخم برداشتن. به گفته‌ی او، در این درگیری گروه داعش جسدهای ۵ طالب را آتش‌زده، شماری از جنگ‌افزارها و ۱۷ موتر سایکل این گروه را با خود برده است. آقای غفوری می‌گوید، در این لشکرآرایی، گروه داعش از ولایت‌های غور و ننگرهار و گروه طالبان از ولایت‌های بادغیس، فاریاب و سرپل افراشان را فراخوانده بودند. سخنگوی والی جوزجان می‌گوید، اخیراً اختلافات میان گروه داعش و طالبان در ولسوالی قوش تپه افزایش یافته و گروه داعش به خاطر تصرف بخش‌های بیشتری این ولسوالی، هرازگاهی با طالبان درگیر می‌شود. گروه داعش و طالبان تاکنون در این باره چیزی نگفته اند.

کشته و زخمی شدن ۱۳ تن در پاسگاه‌های امنیتی در قره‌باغ ولایت غزنی

طالبان شب گذشته حمله گروهی وسیعی را بالای ۵ پاسگاه امنیتی مربوط به پولیس محلی در دشت قریباغ ولایت غزنی آغاز کردند. این پشته‌ها در بزرگراهی افزاز شده‌اند که مرکز غزنی را با ولسوالی‌های قریباغ، جاغوری، مالستان، اجرستان و حتا ارزگان به هم وصل می‌کند. در این حمله گروهی طالبان، پنج تن از سربازان پولیس محلی کشته شدند. مقام‌های محلی ولسوالی قریباغ در این ولایت می‌گویند که در این حمله، ۸ سرباز دیگر پوسته‌های امنیتی زخمی و یک تن دیگر ناپدید شده است. به گفته این مقام‌ها، یکی از پاسگاه‌های امنیتی به تصرف طالبان درآمده و سپس از سوی افراد این گروه به آتش کشیده شده است. محمدهلی حسرت سرپرست ولسوالی قریباغ گفت که حمله تهاجمی طالبان ساعت ۱۰:۴۰ دقیقه شب گذشته بالای ۵ پاسگاه امنیتی آغاز شد و بیش از نیم ساعت ادامه داشت. حمله‌ای که به گفته او برای پشته‌های پولیس محلی غافل‌گیرانه بود و با اعزام نیروهای کمکی از ولسوالی قریباغ عقب زده شد. به گفته این مقام محلی، سربازانی که در این حمله گروه تروریستی طالبان کشته و زخمی شدند، مربوط تشکیلات پولیس محلی جاغوری اند. به گفته او، طالبان یکی از پاسگاه‌های امنیتی مربوط به تشکیلات پولیس محلی جاغوری را پس از تصرف به آتش کشیده‌اند. آقای حسرت افزود که دو پاسگاه امنیتی دیگر که مربوط تشکیلات پولیس محلی ولسوالی قریباغ است، بدون هیچ تلفاتی حمله دیشب طالبان را عقب زدند.

با استعفا و محکمه‌ی یک نفر، خیانت ملی را توجیه نکنید!

احمدشاه کهزاد



در جریان هفته‌ی گذشته، روزنامه‌ی اطلاعات روز از یک واقعیت تلخ پرده برداشت. ثواب‌الدین مخکش که گفته می‌شود از نزدیکان آقای داوود نورزی، رییس اداره امور می‌باشد، با بارگذاری فایل ۱۲ مده‌ی در کانال تلگرام، که گویای کاربست سیاست قوم‌گرایانه و فاشیستی در اداره امور می‌باشد، ناخواسته بخش از نارسایی‌های که عملن در این اداره‌ی کلیدی جریان دارد را همگانی کرد. رهنمود قوم‌گرایانه‌ی ثواب‌الدین مخکش که بی‌ربط با سیاست اداره امور نمی‌باشد، عملن تأکید بر حذف کارمندان اقوام غیرپشتون و یا به عبارت دیگر به تصفیه‌ی قومی از این اداره مهم داشت، که در اسرع زمان با واکنش جدی برخی مقامات بلندپایه و موج عظیم از انتقادات کسانی روبرو شد، که به برابری و برابری میان اقوام افغانستان باور دارند. هرچند نام‌برده این سند را جعلی و بی‌اساس خواند و اداره امور رسانه‌های کشور را به نفاق‌افگنی متهم کرد، اما پس از شدت‌گرفتن انتقادات و اعتراضات مردم به سیاست اداره امور و مقام ریاست‌جمهوری، ثواب‌الدین مخکش از سمت‌اش استعفاء نمود و استعفا‌ی وی مورد پذیرش قرار گرفت. حالا سوال اساسی این است، که کناره‌گیری آقای مخکش، چقدر موثر واقع می‌شود، تا جلو برنامه‌های قومی گرفته شود؟ پاسخ قطعن منفی است. واقعیت این است، که عنصر قومیت و زبان در امر جلب و جذب افراد در ادارت دولتی به صورت عام و ادارت کلیدی دولت نظیر اداره امور بصورت خاص، حرف اول را می‌زند.

سلطه جویان تبارگرا چگونه به قدرت رسیدند؟

کوهبندی



کودتای هفت ثور بیشتر از همه گروه‌های سیاسی، به بنیادگرایان اسلامی فرصت داد، تا با پیش‌کشیدن داعیه‌ی دینی در مقابل کودتاچیان که متهم به گرایشات کمونیستی بودند، به سازماندهی توده‌های محروم از هرگونه آگاهی سیاسی بپردازند. چپ مخالف کودتاچیان که اغلب درون طبقات متوسط و نخبگان تعلیم‌یافته نفوذ داشت، در ارائه‌ی الترناتیف شان برای توده‌های روستایی بنابه ورنه‌ی سنگین باورهای دینی، فشار رژیم کودتا و خشونت بنیادگرایان کمتر زمینه یافته و با وجود هزاران قربانی، به حاشیه رانده شد. ملی‌گرایان افغانی، که در فضای سلطه‌ی چپ و راست افراطی زمینه‌ی رشد پیدا نه توانست، در همان بدو مبارزات سیاسی عرصه‌ی کار سیاست را به آن دو جبهه‌ی مخالف سپرده و و ایدئولوژیک را با خود حمل می‌کرد.

گپ مردم



لفظی‌های عوام‌فریبانه، حیثیت جهانی نمی‌آفریند

احساس

هفتاد و دومین نشست سالانه مجمع عمومی سازمان ملل متحد، برای افغان‌ها یک پیام واضح داشت، این‌که نه حکومت ما اعتبار بین‌المللی دارد و نه دولت و سرزمین ما در صحنه جهانی از منزلت و جایگاه یک دولت و سرزمین مستقل برخوردار است. رییس‌جمهور غنی در حالی سخنرانی‌اش را ایراد نمود، که اکثریت قاطع رهبران جهان در جلسه حضور نداشتند، بی‌اعتنایی رهبران جهان در برابر سخنان آقای غنی، در خوش‌بینانه‌ترین تحلیل هم، معنی غیر از این نمی‌تواند داشته باشد؛ همان‌گونه که حکومت وحدت‌ملی مشروعیت و آبروی ملی ندارد، حیثیت بین‌المللی نیز ندارد. با این حال وقتی یک حکومت به عنوان نماینده یک واحد مستقل سیاسی، در صحنه ملی و جهانی چنین جایگاه متزلزل داشته باشد، چگونه می‌تواند در برابر تروریسم بین‌المللی مبارزه کند و در پیکار با استخبارات منطقه‌ای دوام بیاورد؟ اکنون که رییس حکومت وحدت‌ملی تجربه‌ی تلخ هفتاد و دومین نشست سالانه مجمع عمومی سازمان ملل را با خود دارد و بی‌اعتنایی کشورهای جهان در برابر دولت افغانستان را به عینه دیده، لازم است، چند نکته را برجسته کنیم:

اول: در جهان امروز، به هر میزان‌که حکومت‌ها در صحنه‌ای داخلی اعتبار و مشروعیت داشته باشد، در سطح بین‌المللی هم به همان پیمانه اعتبار دارد. بنابراین اگر رییس‌جمهور غنی به این باور است، که دولت او هم اعتبار بین‌المللی کسب کند، در تعاملات جهانی از جایگاه معتبر برخوردار گردد، در قلمرو رابطه با دیگر کشورها موثر عمل نماید و در نهایت در بازی‌های منطقه‌ای کارت برنده را با خود داشته باشد؛ باید خواست‌ها و نیازهای مردم در صحنه داخلی را درک کند، به اراده و رأی آنان احترام بگذارد، از سیاست مبتنی به باور قبیله عبور نماید و با باور به دموکراسی، شایسته‌سالاری پیشه کند و ملی بیاندیشد. در حیطه سیاست جهانی هم باید در رابطه به تحولات جهانی نگاه پویا داشته باشد، برنامه بریزد، روش بازی دیگر بازی‌گران منطقه‌ای را به خوبی درک و تحلیل نماید و با قاطعیت از منافع ملی خود دفاع کند. در این صورت بدون شک، شخصیت و پرستیژ ملی دولت و جامعه‌ی ما که در طول سال‌ها جنگ و بدبختی، به شدت آسیب دیده است، در صحنه داخلی و جهانی اعتبار کسب خواهد کرد و لکه‌های بی‌حیثیتی و بی‌باوری از جبین آن پاک خواهد شد.

دوم: بدون شک عمده‌ترین دلیل چنین درماندگی، به نگاه قبیله‌ی حاکم در درون نهادهای ملی بر می‌گردد، نگاهی‌که در عمق تاریخ ریشه دارد و تا حالا به شدت به باورهای ملی‌گرایانه می‌چربد. وقتی مبنای حکومت‌داری در کشور مبتنی به بی‌توجهی به خواست‌های عمومی و منافع ملی، تأکید بر استمرار قدرت قبیله‌ی و سرکوب حرکت‌های دموکراتیک و مدنی باشد، چگونه می‌توان به آینده‌ی ملت‌سازی در این سرزمین امیدوار بود؟ ملت‌سازی که از منظر آن بتوانیم حیثیت جهانی کمای کنیم و اعتبار ملی کسب کنیم، در نهایت، اگر واقعن کس یا کسانی، به این باور برسند، که دولت ما به مثابه‌ی دولت‌های مستقل جهان به منزلت بین‌المللی دست یابد، باید نگاه قبیله‌محور حاکم در حکومت را برچینند و به جای عوام‌فریبی و سرکوب به حقوق برابر شهروندی افراد احترام بگذارند، الزامات ملت‌شدن را عملی کنند و مولفه‌های رفتن به سوی یک دولت مقتدر و صاحب اتوریته‌ی مشروع سیاسی را شناسایی نمایند. اکنون که آقای غنی بی‌اعتنایی جهان نسبت به کشورش را دیده و ناتوانی و بی‌چارگی حکومت‌اش را در سطح بین‌المللی تجربه نموده، حداقل انتظار از جناب ایشان این است، که بعد از افشای طرح «رهنمای قوم‌گرایانه» که در ادارات حکومت او جریان دارد، قبیله‌ی برخوردار نکند، بل‌که باید نهادهای ملی را از وجود تمامی حلقه‌های تبارگرا تصفیه نماید. در غیر این صورت رسیدن به یک دولت و ملت مقتدر در صحنه جهانی خیال است و محال است و جنون.

ملی‌اندیشی شعارِ رمانتیک و واقعیتِ که هرگز

وجود نداشته است

سیاسی ما بر همین محور باشد وضعیت عمومی ما هرگز تغییر نخواهد کرد.

در شرایط که سیاست قومی تعریف شود، از قدرت و صلاحیت سمتی و قبیله‌ی استفاده گردد و دستگاه حکومت به جای احترام به خرد جمعی خیالی بازی با افکار عمومی را داشته باشد، تنها پیام واضح این وضعیت نبود یک روحیه و باور ملی در جامعه و سیاست است. رسوایی «مخکش» به عنوان نمادی از تبارگرایی در درون حکومت واقعیت‌های تلخ زیادی را منعکس می‌کند، واقعیت‌های که زنگ خطرهای زیادی را به صدا درآورده است؛ از خطر تشدید عصبیت قومی گرفته تا خطر یک تنش تمام‌عیار درونی برسر قدرت تا خطر تجزیه و سقوط نظام در کام جنگ‌های قومی. بدتر از همه این‌که، نوع مواجهه‌ی رییس حکومت با این رسوایی، به نوعی بر نگرانی‌های موجود می‌افزاید و امیدها را برای تغییر وضعیت کم‌تر از پیش می‌کند.

با صراحت باید گفت، که «ثواب‌الدین مخکش» کسی که رسوایی از جانب او لو رفت، یک شخص نیست، بل‌که فقط نمادی از تبارگرایی و تفکر قبیله‌محور است، تفکر که سال‌ها در این سرزمین حکومت کرده و برای مردم این مرز و بوم تعین تکلیف نموده است، او نماینده‌ی از یک مجموعه آدم‌های است، که با اعتقاد به اندیشه‌ی قومی فرصت‌های رشد و پیشرفت را از مردم گرفته اند. اما آن‌چه در این میان مهم بوده می‌تواند، پاسخ و واکنش همان ملی‌اندیشان خاموش در برابر چنین اقدام و برنامه‌های ضد ملی اند، که مثل گذشته بازم خاموش می‌نشینند، یا نه صدا بلند می‌کنند و به تبارگرایان و تفکر مذبحخانه‌ی شان بلند بلند نه می‌گویند. و اما شوربختانه نه، در این سرزمین سوخته حرف، همان حرف زنده‌یاد قسیم اخگر است، که روزگاری گفته بود: "در این کشور رد یا قبول هیچ‌کس بر اساس تعهد و پاکیزگی سیاسی نه بوده است، که دیده اید و می‌بینید تا حال برعکس است. در کابینه و حکومت و منصوبین مشرانو جرگه و منسوبین وزارت‌ها و ریاست‌ها، نه تعهد بل‌که تفنگ، نه پاکیزگی بل‌که پول، نه وارستگی بل‌که وابستگی به قدرت و قبیله معیار است."

سطح بین‌المللی در رابطه به آینده‌ی افغانستان ایجاد می‌کند، به کدام پیمانه به روحیه همکاری‌های جهانی صدمه می‌زند و شهروندان ملی‌اندیش کشور و آنانی که به ارزش‌های نوین جهانی اعتقاد دارند را تا چه حد از نهادینه‌شدن اصل شایستگی و تخصص‌گرایی مایوس و ناامید می‌سازند.

اگر کمی واقع‌بینانه حرف بزنیم، پیامد چنین تفکر، جز بر انگیزختن خشم و انزجار قومی و دوری از باورها و اهداف ملی هیچ چیزی دیگری بوده نمی‌تواند. وقتی قومی‌سازی حکومت و نهادهای ملی در دستور کار یک تیم قرار داشته باشد و عده‌ی با بی‌شرمی تمام از امکانات ملی صلاحیت کاری در راه اهداف قبیله و قوم استفاده نمایند، آیا می‌توان توقع این را داشت که نسل‌های امروز و آینده ملی‌گرا بار بیایند و هویت ملی جای هویت‌های قومی تباری را بگیرند؟ باید بپذیریم که از گذشته تا حال «باور به مشارکت عمومی» در نهادهای ملی، گم‌شده‌ترین و غریبه‌ترین باور بوده است، اساس کارگزاران قدرت در این سرزمین همواره قبیله‌ی فکر کرده و قبیله‌ی عمل نموده اند، اما کم‌تر کسی را می‌توان یافت که ملی فکر کرده و جهانی اندیشیده باشد. در بستر این واقعیت به آسانی قابل درک است، که چرا تا هنوز بد بختیم و از مفاهیم نظیر دولت و ملت به مفهوم مدرن آن فرسنگ‌ها فاصله داریم.

وقتی در صحنه داخلی و خارجی دغدغه‌ی اصلی سیاست‌مدار جامعه‌ی ما استمرار هژمونی قومی باشد، تنها چیزی که از آن فهمیده می‌شود این است، که در سطح ملی هیچ اراده‌ی برای تغییر وضعیت وجود ندارد، نگاه منافع ملی محور غریبه‌ترین نگاه در دستگاه حاکم است و در تصمیم‌گیری‌های سیاسی بجای این‌که به منافع ملی ارجحیت داده شود، به منافع تیمی و شخصی ارزش داده می‌شود و در ساختار سیاسی حکومت و شریکان قدرت بیشتر از هر چیزی تعلقات قومی تیمی مطرح است، تا تخصص مسلکی و تعهد کاری. از فقدان همین باور و نگاه ملی است که ما در چنین وضعیت نابهنجار گیر کرده‌ایم و شرایط زندگی برای ما هر روز بدتر می‌شود. با اطمینان تمام می‌توان گفت تا زمانی که کُنش‌های

پس از افشا شدن طرح تصاحب قبیله‌ی و تفکر قوم‌سالارانه‌ی حاکم در اداره‌ی امور حکومت وحدت‌ملی، و رسوایی حلقه‌ی تبارگرا، به خوبی معلوم شد، که هنوز هم باور به مشارکت فراگیر و منطقی شایسته‌سالاری در میان افغان‌ها به صورت رقت‌باری تعطیل است. کم‌تر انسانی را در این جغرافیا می‌توان یافت، که فراتر از قوم و تبار خود بیاندیشد و با عبور از سنت قبیله مرزهای قومی را در نوردد و به ملت و دولت به مفهوم مدرن فکر کند. بدون شک ماجرای اداره‌ی امور، اولین ماجرای استوار بر تفکر قوم و قبیله نیست، آخرین ماجرا هم نخواهد بود، بل‌که مخکش‌های زیادی وجود دارند، مخکش‌های که سال‌های سال با چنین تفکری در مهم‌ترین ارگان‌های دولتی برنامه ریخته، کار کرده و حکومت را اداره نموده اند. در این میان اما وقتی تنها یک نمونه از صدها نمونه‌ی اقدام به تصفیه قومی همگانی می‌شود و فقط یک نفر از هزاران نفری معتقد به چنین تفکر لو می‌رود، نگران کننده است، دردناک است، شرم‌آور و ننگین است؛ زیرا با افشاشدن یک نمونه از هزاران و شاید صدها هزار اقدام به قومی‌سازی نهادهای ملی، پنهان کاری و شان‌سازی فراواقعیتی اولویت اول اعمال‌کنندگان چنین اقدام خواهد شد و آنگاه این باور به صورت سازمان‌یافته‌تر، در خفا از چشم مردم نهادهای ملی این سرزمین را بیشتر از پیش مسموم خواهد ساخت.

شرم‌آورتر از این نمی‌شود اتفاق بیفتد، که رییس‌جمهور یک مملکت، به جای این‌که در بزرگ‌ترین نشست بین‌المللی، در رابطه به مسایل ملی و جهانی حرف بگوید، با رجعت‌دادن تفکر قبیله‌محور به یک نفر، دست به توجیه رسوایی‌های حکومت و مأموران زیر دست‌اش بزند و کوشش کند با ارائه‌ی یک تصویر به شدت سانسور شده، افتضاح حکومت مبتنی بر ساختار قبیله را پنهان نماید. این جاست که حتی نمی‌توان تصور کرد، سرخوردگی که چنین اتفاقات و پنهان‌کاری‌ها در

وقتی در صحنه داخلی و خارجی دغدغه‌ی اصلی سیاست‌مدار جامعه‌ی ما استمرار هژمونی قومی باشد، تنها چیزی که از آن فهمیده

می‌شود این است، که در سطح ملی هیچ اراده‌ی برای تغییر وضعیت وجود ندارد، نگاه منافع ملی محور غریبه‌ترین نگاه در دستگاه

حاکم است و در تصمیم‌گیری‌های سیاسی بجای این‌که به منافع ملی ارجحیت داده‌شود، به منافع تیمی و شخصی ارزش داده می‌شود و

در ساختار سیاسی حکومت و شریکان قدرت بیشتر از هر چیزی تعلقات قومی تیمی مطرح است، تا تخصص مسلکی و تعهد کاری. از

فقدان همین باور و نگاه ملی است که ما در چنین وضعیت نابهنجار گیر کرده‌ایم و شرایط زندگی برای ما هر روز بدتر می‌شود. با

اطمینان تمام می‌توان گفت تا زمانی که کُنش‌های سیاسی ما بر همین محور باشد وضعیت عمومی ما هرگز تغییر نخواهد کرد.

سلطه جویان تبارگرا چگونه به قدرت...

این گونه افراد که بعدها به جای اعیان روستایی سنتی قد علم کرد، اغلب هوای حکومت کردن و یا حکومت‌سازی را نداشته و یا با آن باورها کاملن بیگانه بودند. نظم پس از سقوط حکومت‌های محلی توسط ساختارهای سنتی حفظ گردیده و برای اداره‌ی جنگ افراد متهور و بزن بهادر از درون این نظم سنتی پدیدار و به تدریج مشروعیت یافت.

سیاسی‌سازی جنگ پس از آن آغاز گردید، که حلقات کوچک بنیادگرایان فراری با شبکات استخباراتی مخالف رژیم کودتا در هماهنگی و یا در تابعیت قرار گرفته و برای انگیزه‌دهی این مقاومت، باورهای ایدیولوژیک و سیاسی را تئوریزه نمودند. در این وضعیت است، که رژیم با فشار نظامی، فرماندهان جبهات مقاومت را ناگزیر ساخت تا با این حلقات غرض دست‌یابی به سلاح و ساز و سامان جنگی، در تماس شده و جنگ را از وضعیت ساختار سنتی محلی خارج و به شکل تنظیمی ادامه دهند. این وضعیت حالت گذار از جامعه‌ی سنتی به یک جامعه‌ی سیاسی بود، که اغلب از روابط خون قبیله بهره‌برداری سیاسی می‌نمود. این شروع نفاق سیاسی میان روابط سنتی و روابط سیاسی جدید بود. در این روزها که روابط سنتی قومی و با پوشش باورهای دینی این کشور را به میدان منازعه‌ی گروه‌های اساسن قومی اما با باورهای ظاهری دینی مبدل ساخته در اوایل بنابه محدودیت محلی، کمتر مقاومت در مقابل رژیم را صدمه می‌رسانید.

تداوم جنگ ساختار سنتی اجتماعی را تغییر داده، اعیان روستایی را که اغلب صاحبان املاک بزرگ بودند، به حاشیه رانده و به جای آن نمایندگان تنظیم‌های جهادی را که عمده‌تن از طبقات متوسط و پائین جامعه؛ اما مربوط به همان خون قبیله بود، در رأس اداره‌ی مردم و جامعه قرار داد. رهبران جدید محلی، که در اوایل فقط خواهان اداره و حفظ منطقه‌ی تحت سلطه‌اش بود، به تدریج درون تنظیم‌های جهادی با داشتن امتیازات پول و سلاح، دارای جایگاه و موقعیت اجتماعی شدند. اگر پیش از این امتیاز روستائیان وسعت زمین و سلطه روی منابع آب بود، پس از آن این امتیاز به داشتن روابط سیاسی و امکانات تسلیحاتی تغییر جا داد. این جنگ که حالت محلی و قومی‌اش را هرگز از دست نداد، به هر اندازه توسعه یافت به همان اندازه پایه‌های قومی را زیر نظر فرماندهان جنگ استحکام داده و اوضاع را به تنش داخلی که در این روزها بیشتر شاهد آن هستیم، جهت می‌داد. در این وضعیت حکومت مرکزی که در اوایل به شدت زیر فشار جنگ قرار گرفته بود، به تدریج با کار

درون این گروه‌های جنگی آسیب آن‌را کاهش داده و آن‌را به ویژه پس از اعلام آشتی ملی که به گروه‌های متفرق و حتا دشمن هم تبدیل کرد. دیگر مبارزه با دشمن اولی که حکومت مرکزی بود، برای فرماندهان و رهبران جریان‌های جهادی در اولویت نبوده و به دشمنی و رقابت محلی و در سطح کلان آن به شکل منازعه‌ی قومی تغییر جا داد. آرمان تطبیق شریعت که در اوایل خیلی پررنگ بود، به تدریج در مقابل داعیه قومی و محلی کم‌رنگ گردیده و هیچ‌گونه نوآوری و تغییر در زندگی سیاسی و به ویژه معیشتی مردم وارد کرده نتوانست. نیروهای جهادی که هر کدام سر در آخور یکی از شبکات استخباراتی منطقه و قدرت‌های بزرگ جهانی کرده بود، بر خلاف آرمان‌های جهادی‌اش به ابزار سیاسی این کشورها تبدیل و جامعه را به جای وحدت در قالب امت اسلامی به تفرقه و نفاق قومی، زبانی، محلی، مذهبی و انواع آن دچار ساخت، در فضای این چنین منازعه‌ی پیچیده است، که تنظیم‌های جهادی هیچ‌گاه موفق به ایجاد یک تشکیلات فرا قومی و منطبق بر داعیه‌ی دینی نگردیده و هر یک از رهبران و فرماندهان جنگ به مبنای توانایی رزمی‌اش در ساحات معین و کوچک درگیر منازعات محلی که اغلب از ماهیت جامعه‌ی سنتی تغذیه می‌شود، درگیر گردید. در این منازعه که در بسا مواقع حکومت مرکزی حالت تعرضی و جبهات مقاومت وضعیت دفاعی به خود می‌گرفت اوضاع روز به روز به نفع گرایشات قومی رنگ می‌گرفت، زیرا اهداف فرماندهان خود منطقه و استفاده از امتیازات قدرت محلی و سرمایه‌ی قومی بود نه دسترسی به قدرت بزرگ سیاسی مرکزی. کارشناسان امور سیاسی حامیان بیرونی رژیم که این وضعیت را به نفع می‌دانست، در دامن‌زدن به آتش این نفاق‌ها آغاز به ایجاد ملیشه‌های قومی نموده و ملیشه‌های جهادی قومی را با ملیشه‌های دولتی قومی پاسخ گفته و زمین گیر کرد.

ملیشه‌های دولتی و ملیشه‌های جهادی که هر دو در اکثر محلات از خون مشترک قوم و قبیله رنگ می‌گرفت، به تدریج با هم در تئانی قرار گرفته و جهاد در راه آرمان‌های الهی در مسیر دست‌رسی به آرمان‌های قومی کاهش یافت. خروج روس‌ها از کشور انگیزه‌ی جهاد را کاهش و به شدت انگیزه‌های قومی را به جای آن استحکام داد. در این منازعه که استراتژی جهاد از نظرها غالب و اغراض قومی پر رنگ می‌گردید، یک طرف منازعه را ملیشه‌های دولتی، اما قومی و طرف دیگر آن را ملیشه‌های جهادی با وجهه‌ی قومی تشکیل می‌داد.

وضعیت جدید که تعادل قوا میان نیروهای مخالف ایجاد شده بود، رهبری رژیم به جا مانده از اشغال با انتخاب گزینه‌ی قومی‌اش برای مدیریت ملیشه‌های غیرقومی در

شمال، برخورد غیرعقلانی نموده و رنگ قومی منازعه در بحبوحه‌ی این تراژیدی مرگبار را تشدید کرد. سقوط حاکمیت، داعیان جهاد را که فاقد برنامه‌ی دولت‌سازی مدرن بودند، به پرچمداران مطالبات قومی تبدیل و در نتیجه کابل را به حمام خون مبدل ساخت. شبکات حامی جهادگران در بیرون که غرض ایجاد یک نظم واحد جهادی اما فرمان‌بردار ناکام گردیده بود، به مجموعه گزینه‌های از پیش انتخاب‌شده و یا طراحی‌شده پشت پا زده و در اتکا به باورهای دینی لایه‌های متوسط روحانیون سنتی قوم مورد نظر را حمایت و با تجهیز لشکرهای قومی و آن هم پوشش پررنگ دینی، منازعه را وارد مرحله‌ی فاجعه‌بار ساخت.

این فاجعه که در نهایت به شکل‌گیری تروریزم بین‌المللی و حوادث ۱۱ سپتامبر منجر گردید، افغانستان به حاشیه‌رفته را یکبار دیگر در متن توجه جامعه‌ی جهانی قرار داد. از برکت حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر و بین‌المللی‌شدن منازعه ریزش سرمایه و امتیازات بی‌پیشینه در این کشور سبب شد، تا شبکه‌های قومی قدرت در بستر نظام شکل گرفته، پس از بُن اول خود را در درون و بیرون نظم شکننده، تجهیز و آرایش داده و زیر عنوان مبارزه با تروریزم امکانات جامعه‌ی جهانی را به گروگان گیرند.

در این وضعیت است، که هر یکی از شبکه‌ها بنابه توانایی فکری و اقتصادی_سیاسی‌اش به گزینه‌های قومی پناه برده و منازعه را به این پیچیدگی کنونی‌اش مواجه ساخت. پس از انتخابات بدنام ۲۰۱۴ و تشکیل گویا حکومت وحدت‌ملی که آن هم ترکیب از گزینه‌های مصلحتی قومی بود؛ به تدریج بنا به عدم باور رأس هرم به وحدت ملی اقوام ساکن در کشور، و با فشاری روی گزینه‌ی قومی این منازعه را در سطح خطرناک و هراس‌آور کنونی‌اش ارتقا داده و آن‌را بر مبنای مانفیسیت جدیدی قومی که در این روزها از آدرس معاونت ریاست نظارت و ارزیابی اداره‌ی امور درز نموده، عیار کرد.

بدون شک این وضعیت سیاسی ضرورت به همیاری و هوشیاری نخبگان سیاسی در کشور دارد، اگر بر مبنای این مانیفیسیت امورات کشور به گونه‌ی تمامیت‌خواهی نیونازیستی ادامه یابد، فاجعه‌ی وخیم‌تر از دهه‌ی نود را پیش پای مردم افغانستان قرار می‌دهد، لذا ضرورت مبرم سیاسی در وضعیت حاد کنونی جلوگیری از تطبیق این گونه برنامه‌های نفاق‌افکن است، که آن هم فقط از صاحبان داعیه‌ی ملی می‌توان انتظار داشت، و نه از آنانی که با لاف‌ها جهاد غرض‌دس‌ترسی به قدرت و امتیاز به ساختار قومی دلبستگی نشان می‌دهند.

عنوان بی‌ربط با سیاست و پالیسی اداره امور ریاست‌جمهوری نیست، قطعن یک شبکه‌ی حمایتی قوی در اداره‌ی امور وجود دارد، که سرنوشت جمعی مردم را به گروگان گرفته و درگیر حذف و به حاشیه‌راندن اقوام غیرپشتون اند. اداره امور، افغانستان شمول نیست، کارمندان ارشد آن نه بر اساس لیاقت و شایستگی، بل که بر اساس قومیت و قبیله انتخاب شده اند، در واقع تشکیلات اداره امور را مجموعه افرادی چون ثواب‌الدین مخکش که نماد قوم و قبیله‌گرایی است، می‌سازند که به برابری افغان‌ها، به افغانستان واحد و یک‌پارچه و به قانون اساسی کشور باور ندارند و شهروندان افغانستان را به دو کتگوری (محکوم) و (حاکم) تقسیم می‌کنند و اقوام افغانستان را به درجه یک و در درجه دو صف‌بندی می‌نمایند، که با این وضع، تنها استغناء و معرفی ثواب‌الدین مخکش به دادستانی کُل، مشکل اداره امور را

با استعفا و محکمه‌ی یک نفر، خیانت...

امروزه افراد نه بر اساس شایستگی، لیاقت و تعهد، بل بر اساس ارتباطات شخصی و برخورد سلیقه‌ی مقامات ذیصلاح جلب و به کار گماشته می‌شوند، که این امر بر هیچ افغان، پوشیده نمی‌باشد. تعصب، تبعیض و دیگرستیزی در کشور تاریخ طولانی داشته و در رگ رگ افغان‌های که ادعای برتری دارد، ریشه دوانده و در پوست و خون آن‌ها جای گرفته است. چندی پیش جنرال دوستم، پس از بالا گرفتن اختلافات‌اش با اشرف غنی رییس‌جمهور، از کاربست سیاست قومی و قبیله‌ی در ارگ ریاست‌جمهوری، وزارت‌خانه‌ها و ادارات دولتی لب به شکایت گشود و افزود که در افغانستان، بیشترین امتیازات از آن کسی است، که پشتو بلد باشد و یا از ولایات لوگر و لغمان باشد. در این گیرودار، من فکر می‌کنم که باور و دیدگاه ثواب‌الدین مخکش به هیچ

مبارزات دور هفتم شورا

"همین‌که شورا تشکیل و انتخابات هیأت رییس (رییس، دو نفر معاون و یک نفر منشی) آغاز گردید، مداخله‌ی حکومت و دیکته‌ی شاه راجع به تعیین رییس، محسوس شد و از همین‌جا صفوف گماشتگان دولت و نماینده‌های مردم و دسته‌ی بی‌طرف از هم جدا گردید. روشن‌فکران مبارز از کاندیدشدن برای عضویت در هیأت رییس خود داری کرده و عبدالهادی‌خان داوی کاندید ریاست را تنها گذاشتند تا احتیاجی به گذاشتن صندوق و أخذ آرای سری و کتبی نماند. ولی گماشتگان دولت یک نفر وکیل دیگر (گلاب‌شاه لوگری) را کاندید نموده و صندوق را گذاشتند. روشن‌فکران مبارز ورقه‌ی سفید انداختند، گلاب‌شاه و منشی شورا عبدالعظیم‌خان هم به سهولت رأی حاصل کردند. روشن‌فکران مبارز تنها به نماینده‌ی حزب ویش‌زلمیان (گل‌پاچاخان الفت) رأی دادند، تا معین دوم شورا گردید.

همچنین هنگام ایفای رسم قسم (که به صورت معمول آن‌وقت تعهد وفاداری به ملت، شاه و حکومت بود) روشن‌فکران از ذکر نام حکومت خود داری کرده و علی‌الرغم قاعده‌ی قدیم فقط سوگند وفاداری نسبت به مملکت و ملت برداشتند. این حرکت صف‌آرایی بین دست راست حکومتی و اپوزیسیون پارلمانی تسریع نمود، خصوصن که در تشکیل کمیسیون‌های متعدد و انتخاب رؤسا و منشیان کمیسیون‌ها اپوزیسیون توانست آرای اکثریت را به نفع خود حاصل و ریاست کمیسیون‌ها را منحصرن به دست آرد، همین کمیسیون‌ها بود، که قانون جدید وظایف داخلی شورا و قانون جدید انتخابات را به شکل نسبتن دموکراتیک آن تسوید و لزوم تجدید و وضع قوانین اساسی، تشکیلات ملکیه، تفریق وظایف مأمورین و قانون ترفیع و تقاعد مأمورین را مطرح کرد و هم قسمتی از وزرا را برای بار اول در تاریخ پارلمانی افغانستان احضار و استجواب نمود. فعالیت کمیسیون‌ها اکثریت مجلس را در پهلوی خود داشت، به زودی شورا به شکل مفتش اعمال حکومت در آمد و فیصله‌های عمده‌ی در سیاست خارجی و داخلی کشور صادر نمود.

مثلن همین‌که مجلس شورا با نطق شاه (۱ سرطان ۱۳۲۸ شمسی) افتتاح شد، شورا تصمیم خودش را دایر به محتویات نطق شاه ابراز و در جراید دولتی منتشر ساخت. نطق شاه به سه نکته تکیه کرده بود: «اول: نظر به مقتضیات امروزه جهان، حکومت افغانستان بر پلان‌های سابقه خویش تجدید نظر نموده و به شورا تقدیم خواهد نمود. دوم: در سیاست خارجی، حکومت رعایت حقوق و احترام متقابل با دیگران و صرف مساعی در راه تأمین صلح جهان نموده، میثاق ملل متحد را احترام خواهد کرد. سوم: نیت حکومت افغانستان را، پاکستان سوء تعبیر نموده در معاملات سیاسی و تجارتی مشکل تراشی ایجاد و بر خاک افغانستان تجاوز سیاسی کرده است».

شورای ملی دو نکته‌ی اول را تأیید و در مورد نکته‌ی سوم تصمیم خودش را به قرار ذیل اظهار و رسمن منتشر ساخت: «ملت افغانستان از موانع‌که در راه تجارت و سیاست افغانستان از طرف پاکستان ایجاد می‌شود و همچنان ممانعت که پاکستان از آزادی رأی و تشکیلات آزاد و استقلال ولایات سرحد افغانی از چترال تا بلوچستان می‌نماید، متأثر و متحسرس است».

از این بعد اپوزیسیون شورا مصمم شد که با پشتیبانی اکثریت مجلس، ادعای دموکراسی کاذب دولت را، از طرف پائین و به نام ملت افغانستان با استقرار رژیم دموکراتیک واقعی مبدل کند. شورا بودجه‌ی مبهم حکومت را که بیست سال مستور نگهداشته بودند بر ملا کرد و از این بودجه فقیر که کمتر از پنج‌صد میلیون افغانی بود، مصارف گزاف و لوکس ادارات و معاش مستمری خاندان‌های مفت‌خوار، صدها قلم مخارج اضافی دیگر را حذف، حکومت را به واسطه نداشتن (حساب قطعیه) محکوم نمود. شورا پروژه‌ی هلمند و قرارداد امتیاز کمپنی (مورینسن کنودسن امریکایی) را مورد بررسی و اعتراض قرار داده، وزرای ثلاثه‌ی حکومت را (محمدکبیرخان لودین وزیر فواید عامه، عبدالمجید خان زابلی وزیر اقتصاد و میرحیدرخان حسینی وزیر مالیه) محکوم به محاکمه به دیوان عالی اعلام کرد."

منبع: میرغلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج. دوم، انتشارات میوند، صص ۲۶۲-۲۶۳

- تنها "گپ مردم" بازتاب‌دهنده‌ی موضع‌گیری رسمی نشریه است و مسئولیت نوشته‌های دیگر به عهده‌ی نویسندگان آن می‌باشد.
- "صدای مردم افغانستان" از ارسال نوشته‌های خوب شما استقبال می‌کند. اداره‌ی نشریه در ویرایش، نشر و یا عدم نشر نوشته‌ها دست باز دارد.

فیس‌بوک: هفته‌نامه صدای مردم

آدرس دفتر: کابل، کارته - ۳، سرک شش، نزدیک ریاست پاسپورت

مدیر مسئول
عبدالخالق آزاد
شماره‌ی تماس: ۰۷۹۸۵۷۷۸۰۸
سر دبیر
اسحق‌علی احساس
ایمیل: sadaaym@gmail.com
زیر نظر شورای نویسندگان

سال چهارم، یکشنبه، ۲ میزان ۱۳۹۶ هجری خورشیدی، ۲۴ سپتامبر ۲۰۱۷

شماره‌ی ۱۴۹

نقد اجتماعی

من جامعه را متهم می‌کنم!

روستایی

جامعه‌ی افغانی، با تکثر قومی و تنوع ملیتی موجود، هنوز نتوانسته است به تعریف مشخص از منافع ملی دست یابد. متأسفانه به دلیل ناکارآمدی حکومت‌ها، ضعف فرهنگ عمومی و فقدان یک اندیشه‌ی ملی، نه تنها افغان‌ها به رفاه و آسایش نه رسیده، بل که چندپارچه‌تر از گذشته گردیده و در کام عصبیت قومی و قبیله‌ی بیشتر از پیش غرق شده‌اند. بدشأنی دیگر این جامعه این بوده است، که هیچ‌گانه‌ی روشن‌فکران دل‌سوز نه داشته‌اند، روشن‌فکران که از گرایش‌های قومی عبور کرده باشند و با مسوولیت‌پذیری نقش آگاهی‌بخش‌شان را در جامعه بازی نموده و بدین سان به صورت واقعی در بحران‌زدایی ملی کمک و مردم را در شناساندن ناهنجاری‌های اجتماعی رهنمایی کرده باشند.

در شرایطی که جنگ بخش از فرهنگ جامعه‌ی افغانستان شده است و دین و مذهب سودآورترین راه برای مافیای قدرت گردیده، وجود دیگراندیشان و روشن‌فکران مسوولیت‌پذیر می‌تواند، مردم را از گرداب افراطیت و طمع‌شدن در کام تبارگرایی نجات دهد و شکنندگی ثبات سیاسی اجتماعی را که در جامعه‌ی چند قومی افغانستان بزرگ‌ترین تهدید است، از میان بردارد. ذهنیت جامعه را که به صورت جنون‌آمیز متأثر از ایدئولوژی‌های قومی تباری است تغییر دهد و به جای آن یک ذهنیت واحد ملی را تبلیغ و نهادینه سازد.

از سوی دیگر رواداری و همدیگرپذیری، حتا در درازای تاریخ میان افغان‌ها به طرز عجیب و رقت‌بار تعطیل بوده است. دست‌کم در چهل سال اخیر کم‌تر روزی اتفاق افتاده است، که در گوشه و کنار افغانستان جنگ و درگیری مبتنی بر باورها و عصبیت قومی رُخ نداده باشد. هر سال رقم بالای از مردمان این جامعه در تنش‌های قبیله‌ی و قومی جان می‌دهد و فرصت‌های این مردم که باید برای ترقی و پیش‌رفت از آن بهره گرفته شود، در پای خشونت‌های تباری دود می‌شود و از دست می‌رود.

متأسفانه مردم افغانستان به جای این‌که رفتار اشتباه چهار دهه جنگ در کشورشان را شناسایی کند و از نتیجه‌ی ذلت‌بار تنش‌های قومی و تفکر قبیله‌ی پند بگیرد و نهایت نگران رشد دیوانه‌کننده‌ی افراطیت دینی در کنار تفکر قبیله‌محور حاکم بر جامعه باشد، آن‌قدر در توهم دیرپایی دین و قبیله غرق است، که حتا متوجه چنین تهدید نمی‌شود. شوربختانه حقیقت تلخ جامعه‌ی ما این است، که تروریسم‌پروری و ترویج بنیادگرایی دینی، بنیان بسیاری از مظاهر زیست و زندگی در این سرزمین را نابود کرده است.

از جانب دیگر، منطق کور قبیله و فرمان‌برداری بی‌چون و چرا از هر دستور ظاهر دینی، آن‌قدر در رگ و خون انسان افغانستان ریشه دوانده، که این سرزمین را در سطح جهان به خاستگاه تروریسم مبدل نموده و به مکان امن برای صدور و رشد گروه‌های دهشت‌افکن تبدیل کرده است. واقعیت زندگی در جامعه‌ی ما این است، که سالانه هزاران آدم در این سرزمین زیر تیغ کشتار، آوارگی، معلولیت و ده‌ها ویرانی روانی و اجتماعی دیگر، قیمة-قیمه می‌شوند، اما انسان‌های این جغرافیا در حدی در جنون برخاسته از تعطیلی عقل و محاسبه غرق اند، که اصلن به خودشان زحمت التفات به این تباهی‌ها و بدبختی‌ها را نمی‌دهند. رسیدن به عمق صداها فاجعه‌ی که هرکدام تباه‌کننده‌تر از دیگری است، به سادگی فهم یک فرمول ابتدایی ریاضی است، ولی جنون دیرپای برخاسته از اسارت در دام تحجر و نابخردی محض عصبیت قومی تباری در این سرزمین، حتا امکان فهم و التفات به این چالش‌هایی که برای بلعیدن حیات انسانی دهان باز کرده است را نمی‌دهد. به سادگی می‌توان گفت؛ تا سمند کور و کر افغان‌ها به همین منوال سم بر زمین و زمان بکوبد، مرگ، ویرانی، تباهی، بی‌حیثیتی، آوارگی و ده‌ها مصیبت عظیم دیگر، برجسته‌ترین تولیدات در این سرزمین خواهد بود.

محمد نسیم نظری

بدون شک یکی از اساسی‌ترین مباحث حکومت‌داری، مسئله‌ی امنیت است، که عدم دقت به آن شاید به سقوط حکومت‌ها بینجامد. تجربه‌ی تاریخی دولت‌داری در جهان نشان می‌دهد، که اقتدار یک نظام سیاسی با اتکا به سطح روابط با مردم به منظور مشروعیت بخشیدن به ساختار سیاسی نظام و چرخه‌ی حکومت‌داری خود، همواره نیازمند فعالیت موثر کانال‌های امنیتی و سکتورهای دفاعی جهت حمایت از مردم در مقابل دشمنان و عناصر بیگانه بوده‌اند. این نیاز در عصر جدید به علت بروز مولفه‌های گوناگون و ارزش‌های متنوع که از بطن مقوله‌ی به نام دموکراسی به وجود آمده، به صورت جدی و اساسی حس و تجربه شده است. اگر افراط‌گرایی و گسترش بی‌پیشینه‌ی تروریسم در کنار این مولفه‌ها قرار بگیرد، بدون تردید این الزامیت بیشتر می‌شود.

افغانستان به علت فقدان یک اراده‌ی ملی جهت مبارزه با تروریسم و نبود یک زعامت ملی سیاسی به معنای واقعی کلمه همیشه در متن بحران‌های کلان امنیتی دخیل بوده و نقاط مختلف این مرز و بوم با تهدیدات جدی امنیتی رو برو بوده است. در متن این بحران‌ها و چالش‌های عظیم آن‌چه به عنوان مهم‌ترین سوال نزد اذهان عمومی مطرح است، این است، که آیا اساس امنیت و مباحث مرتبط با آن جزء الزامات اولیه‌ی حکومت است؟ تا با استفاده از ظرفیت‌های موجود نهادهای امنیتی در مورد آن تدابیر جدی اتخاذ گردد، یا این‌که حکومت در این زمینه در برابر قانون و مردم افغانستان اصلن پاسخگو نیست؟

شاید پاسخ در این زمینه مثبت باشد، که به صورت قطع حمایت از جان و مال شهروندان از وظایف اساسی یک نظام سیاسی مبتنی بر دموکراسی می‌باشد، اما آن‌چه مورد بحث و گفت و گو بوده، این است، که با وجود ناآمنی‌های فراوان و ایجاد نابسامانی‌های جدید توسط نیروهای تروریسم در نقاط مختلف کشور، حکومت و نهادهای امنیتی به جای این‌که به صورت قاطعانه به این موضوع بپردازد، چرا با آن برخورد ابزاری می‌نماید؟ و نسبت به امنیت‌نگاهی پروژه‌ای دارد؟

برای روشن شدن این بحث لازم است، تا از برخی کاستی‌های

حکومت در این زمینه پرده برداشته شود؛ حکومت وحدت‌ملی علی‌رغم این‌که در بخش‌های کلان حکومت‌داری به شدت ضعیف عمل نموده و نتوانسته انتظارات مردم افغانستان را برآورده سازد در زمینه امنیت و ساز و کارهای امنیتی نیز ناتوان بوده است. با قاطعیت می‌توان ادعا کرد، که ابتکار عمل حکومت در تأمین امنیت مردم و تمامیت ارضی کشور نه تنها رشد نه کرده، بل که سیر نزولی نیز داشته است. فقدان رهبری با کفایت در سکتورهای امنیتی، نبود اراده‌ی جدی برای مبارزه با تروریسم و افراطیت دینی در بدنه‌ی حاکمیت، فقدان برنامه‌های دقیق دفاعی جهت جلوگیری از کشتارهای جمعی در صفوف نیروهای امنیتی، وجود افراد تبارگرا و قوم‌محور در درون مهم‌ترین بخش‌های سکتورهای امنیتی (نظیر شورای امنیت)، سیاسی‌کردن نهادهای امنیتی و برخورد سلیقه‌ای و تیمی سران حکومتی با دستگاه‌های نظامی و دفاعی و ده‌ها مشکل از این دست، بر ستون ناتوان امنیت در کشور فشار آورده و این کشتی بدون ناخدا را به ساحل نیستی و پرتگاه سقوط کشانیده است.

در تازه‌ترین نوع برخوردهای سلیقه‌ای رییس‌جمهور غنی و تیم همراهش در ارگ، می‌توان به فرمان جدید رییس‌جمهور در رابطه به سن افسران متقاعد در ارگان‌های امنیتی اشاره کرد، که بر اساس آن، تقاعد افرادی بالای ۵۴ سال با تصویب شورای ملی به عنوان یک پرنسیب نظامی تهیه، تنظیم و عملی گردد. این پروسه به رغم این‌که از برخی پویای‌های نیز به‌رمنند است، از برخی آسیب‌های جدی هم در امان نیست، به باور کارشناسان

در تازه‌ترین نوع برخوردهای سلیقه‌ای رییس‌جمهور غنی و تیم همراهش در ارگ، می‌توان به

فرمان جدید رییس‌جمهور در رابطه به سن افسران متقاعد در ارگان‌های امنیتی اشاره کرد، که

بر اساس آن، تقاعد افرادی بالای ۵۴ سال با تصویب شورای ملی به عنوان یک پرنسیب

نظامی تهیه، تنظیم و عملی گردد. این پروسه به رغم این‌که از برخی پویای‌های نیز به‌رمنند

است، از برخی آسیب‌های جدی هم در امان نیست، به باور کارشناسان امور نظامی، تقاعد این

افراد باعث ضعف نهادهای امنیتی می‌گردد.



امور نظامی، تقاعد این افراد باعث ضعف نهادهای امنیتی می‌گردد.

این کارشناسان استدلال می‌کنند، که افراد مذکور سالیان متمادی در بدنه‌ی ساختارهای مختلف نظامی و دفاعی در کشور خدمت نموده، دوست و دشمن را به صورت اساسی تشخیص داده، راهکارهای مبارزه با تروریسم و افراطیت دینی را به صورت عملی تجربه نموده‌اند، تجربه‌ی سنگرداری را در میدان نبرد با دشمنان افغانستان در نقاط مختلف کشور دارند، وضعیت نظامی در مناطق مختلف کشور را می‌شناسند، تحلیل عملی از شرایط امنیتی و دفاعی در سازوکارهای نظامی دارند و از همه مهم‌تر آن‌ها با این تجربه‌ی سنی و وظیفوی دارای مناصب عالی در بدنه‌ی ساختارهای نظامی بوده و هرکدام مسوولیت‌های سنگین امنیتی را به شانه می‌کشند/کشیده‌اند، با این فرمان اگر به جای آن‌ها افرادی که از تجربه و سن کم‌تر در درون تعاملات نظامی برخوردار اند، استخدام شوند، آن‌ها در پست‌های جدید به علت عدم شناخت دقیق از دشمن و شرایط پرمخاطره‌ی امنیتی در کشور نمی‌توانند از عهده‌ی مبارزه در برابر دهشت‌افگنان برآیند.

آنان اظهار می‌دارند؛ که این جا به جایی فرصت مناسبی را برای تروریستان در حال جنگ با حکومت به جود می‌آورند، تا با تجدید نیرو و ارتقای سطح ظرفیت‌شان دوباره به میدان نبرد آمده و در مقابل نیروهای تازه به سنگر آمده وارد یک جنگ تمام عیار شوند.

با این وجود رهبری حکومت باید سازوکارهای مناسبی جهت اصلاح سکتورهای نظامی روی دست بگیرد، تا از خلای کاری و فقدان یک تیم متخصص و با تجربه در صفوف نیروهای محاروبی جلوگیری شود.

در درون تمامی این نامالایمات و نابسامانی‌های سترگ آن‌چه به عنوان واقعیت انکارناپذیر وجود دارد، این است، که سران کشور و کارگزاران حاکمیت با بی‌توجهی تمام نسبت به بحث امنیت و برخورد ابزاری و سلیقه‌ای با سکتورهای دفاعی و نظامی، نظم این ساختارها را از هم پاشانده و زمینه‌ی اوج‌گیری بحران‌های بزرگ‌تر را عملن فراهم کرده‌اند.